



تقدیم به نسل تازه‌مان که با شناخت تاریخ، فرهنگ و ایمان راستین، پشت تاجران اندیشه‌های «غیر» را می‌لرزاند و دشمن را به هراس می‌افکنند، دشمنانی که تا دیروز راه‌گریزی جستند تا شکست خود را نهان دارند و امروزه راه نفوذ می‌جویند و دریچه ورود، تا پیروزی خویش را جشن گیرند.

تقدیم به آنانی که در بهار جوانی، تولدی دیگر می‌یابند، به آنانی که امانتی در دست خویش و دیگران هستند. تقدیم به آنان که وقتی نبض جوانه، با اعتقاد به باور رویش می‌تپد، آن‌جا که غنچه سینه‌چاک و صدپاره پیرهن از راه می‌رسد و زمانی که بنفشه به آسمان می‌خندد، در بطن زمان و لامکان ریشه خواهند گسترد. به آنان که وقتی چکاوک در اعتلای پروازی در گستره آسمان زمزمه بی‌خویشی سر می‌دهد، در فراسوی هزاران پرده درد، چشم بر بهار خواهند گشود.

به آنان که با پنجره‌ها آشتی کرده و گونه‌های بلورین دریچه‌ها را خواهند بوسید و از آسمان پوزش خواهند خواست.

به پیشگاه پایمردان وادی آگاهی و معرفت که با سرمای زمستان خواهند جنگید و بوته‌های پر خار یخ‌زده را در آغوش خواهند کشید و با گرمای قلبشان یخ‌های فاصله را بار دیگر خواهند شکست. هدیه به تمامی چشم‌هایی که بر بهار می‌خندند و گوش‌هایی که در هیاهوی طوفان به گروگان غوغاها در نمی‌آیند، به تمامی نفس‌هایی که رامشگران کلام عطر بیز فروردین جوانی هستند.

## دوگانگی

### اعتقاد و عمل در میان جوانان

• دکتر معصومه شبستری



من این حروف نوشتم چنانکه غیر ندانست تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی<sup>۳۳</sup> جوانی، دلپذیرترین فصل زندگی هر انسانی است و از ارزنده‌ترین دوره‌های زندگی به‌شمار می‌رود. در این فصل از حیات، شخصیت وی ساخته و پرداخته شده و مقدرات آینده‌اش بی‌ریزی می‌گردد. در واقع جوانی را باید شب قدر زندگانی به‌شمار آورد زیرا در آن برنامه زندگی انسانی مطرح می‌شود و خط مشی حرکت آدمی مشخص می‌گردد.

طرح این نوشتار، اولین بار در شبی از شب‌های با عظمت قدر به ذهن نگارنده خطور کرد. در مراسم آن شب و مراسم مذهبی دیگر ایام، مجالس و محافل پراز جوانان دل‌باخته و شیفته‌ای است که دل در گرو عشق محبوب نهاده و با گوهر یک‌دانه اشک به جبران کوتاهی‌ها و در جازدن‌های روح متعالی انسانی برمی‌خیزند، چهره‌هایی را می‌بینی که سیلاب اشک آن را به تاوان فرصت‌های بریادرفته در حسرت جان‌های افلاکی پای در خاک مانده می‌شوی. در آن مراسم واقعاً

می‌توان عطر دلاویز روح الهی انسان را با مشام جان و به معنای واقعی بویید، اما چیزی که غریب می‌نماید، آن است که پس از اتمام آن مراسم، بنا بر مقدار عمق و وسعت تأثیری که آن فضای روحانی و ملکوتی در نفس هر فرد به‌جای می‌نهد، پس از مدتی اندک یا کمی طولانی‌تر، مستی روح‌افزای آن نسیم زایل گشته و طرب و شوخ‌وشنگی و لطافت ارواح رقصنده در عرصه عشق خداوند به‌مرور محو می‌گردد؛ و گاه این زوال و فراموشی چنان به‌سرعت اتفاق می‌افتد که انسان باور نمی‌کند جوانی که تا لحظه‌ای قبل



چنان سرخوش از باده حقیقت بود،  
چسان غافل از ادامه طریقت گشته و در  
وادی بی خبری دوباره ای قدم می نهد؟

این پرسش، همیشه در ذهن من  
جولان می داده است که چشمی که در  
نیم شبی تاریک، از عشق حق و یا خوف از  
گمشدگی در سرزمین حیرت، اشکبار و  
گوهرریز بوده، چگونه فردای آن شب به  
حرام گشوده می شود، چگونه در غیر مسیر  
موردنیاز حقیقی به کار می افتد و چسان  
بی پروا و دریده می نگردد که گویی هرگز بر  
روشنای هیچ نوری باز نشده است. قلبی  
که با یاد وی می لرزد، چسان دیگرگونه  
می شود و چگونه چنان غافل که گویا هرگز  
برای آن اوج های عاشقانه لایزال و  
سرمدی آفریده نشده است؟

روحي که آنگونه در قفس و تخته بند  
تن بر خویش می لرزد که ناله بندهای  
جسمانی را به آسمان می رساند و چنان  
مضطرب و پریشان از کرده ها می شود که  
تاب تحمل آن زندان را ندارد و چون  
پرنده ای کوچک با تمام وجود خود را به  
میله های این حصار می کوبد تا شاید راه  
رهایی جوید، چه آسان بر ساحل آرامش  
در رخوت خوش فراموشی و بی ذکری، تن  
به خواب می سپارد و چنان می خسبد که  
گویا او را هرگز بیداری و هشیاری  
نبوده است؟! پس اگر جوان ما معتقد به  
آنچه می کند، هست و با تمام احساسات  
پاک و بی شائبه خود و براساس فطرت  
صاف و نالوده اش زخمه بر تارهای وجود  
می زند؛ آن سان که تمام زخمهای  
سربسته درون را می گشاید و تمام تارهای  
روح را به نغمه درسی آورد، آنان که در  
گوشه و کنار جامعه ما بار خویش را کج به  
منزل می رسانند، کیانند؟ و آن عزیزانی که



سر از ناکجا آباد درمی آورند، کیستند؟ آیا  
می شود با همان چشمی که در حرم یار  
می گردید، چشم به هرزگی در چشم  
نامحرمان غریب داشت؟! این دوگانگی،  
این فاصله میان اعتقاد - که حتماً در  
میان جوانان ما ریشه دار است، و با شیره  
جان مادر و در فضای پرواز ملائک در کام  
آنان ریخته شده و با تمامی روح و قلبشان  
عجین گشته - با عمل از برای چیست؟!

چرا میان عقیده درونی و بخشی از  
احساسات پاک جوانان ما با بخش دیگر  
آن و نمود و بروز خارجی آن این همه  
اختلاف وجود دارد. چرا عملکرد بیرونی  
جوان مسلمان ما تبلور و تجسمی از آنچه  
در اعماق درونش رخ می دهد، نمی باشد؟  
پاسخ این سؤال می توانست موارد  
مختلفی باشد که به نقص های تربیتی،  
مشکلات اقتصادی، کمبودهای فرهنگی،  
پیچیدگی های اجتماعی جهان معاصر و  
تمامی دست آورده های آن، بی توجهی  
جامعه به این بخش زنده و پویا، علی رغم  
تمامی ادعاهای دلسوزانه و یا تلاشهای  
واقعی در این زمینه، برمی گردد ولی  
هیچ یک از این دلایل یا وجود مرتبط بودن  
با این قضیه نمی توانست دلیل و توجیه  
قانع کننده ای برای بیان و توضیح این  
تفاوت از ایمان تا عمل باشد. زمانی به  
یکی از دانشجویان ناامیدم گفته بودم  
خدایی که تو بدان اعتقاد داری، خداوند  
سن کودکی توست، خدایی است که با  
معیارهای طفلی پنج ساله شناخته  
شده است و متأسفانه در سن  
بسیست سالگی با همان چهارچوبهای  
ذهنی و حصارهای بسته عالم کودکانه تو،  
در ذهنت مانده، خدای تو در واقع بت  
دست ساز، اندیشه رشدنکرده ای است که

چشمی که در نیم شبی تاریک، از  
عشق مق و یا هوف از گمشدگی در  
سرزمین حیرت، اشکبار و گوهرریز  
بوده، چگونه فردای آن شب به مراهِ  
گشوده می شود، چگونه در غیر مسیر  
موردنیاز حقیقی به کار می افتد و  
چسان بی پروا و دریده می نگردد که  
گویی هرگز بر روشنای هیچ نوری باز  
نشده است. قلبی که با یاد وی  
می لرزد، چسان دیگرگونه می شود و  
چگونه چنان غافل که گویا هرگز برای  
آن اوج های عاشقانه لایزال و  
سرمدی آفریده نشده است؟



تعالی و تکامل نیافته و به عمق و ژرفای وجودت راه نیافته است و تو با وجود ایمان و موخوبودن، باید دریافته باشی که وقتی به تو لیاقت بر سر سفره وجود نشستن را داده اند و تو را قابل دانسته اند و در این میدان عظیم هستی حضور داده اند، باید شاکر باشی که در این سلسله هستها جایگاهی به تو داده اند. بدبختانه بسیاری از ما علی رغم اعتقادات اسلامی مان اگر چه به تمامی درست نیست، نتوانسته ایم درک درستی از توحید داشته باشیم، زیرا اگر چنین شناختی حاصل می آمد، هر آنچه بر مبنای این شناخت بنیان شده و ملزوم آن بود، می بایست در نهایت درستی و عدم تردید و قابل پیاده شدن باشد که نیست. بخش عظیمی از مشکل دوگانگی میان اعتقاد و عمل در جوانان ما - و نه تنها جوانان بلکه در بیشتر اقشار جامعه با این تفاوت که در جوانان با توجه به زلالی فطرت و جوشش عواطف پاک و احساسات دلپذیر و نیک فطری، سؤال برانگیزتر و قابل تأمل تر است - به نوع شناخت و مقدار آن و ابعاد آن از دین و به تبع آن دریافت توحید به عنوان اولین رکن جهان بینی دینی موخدان بر می گردد.

تردیدی نیست که فطرت انسانی با خدا باوری و خدا خواهی سرشته شده است و در اینکه «تربیت اسلامی» هدایت و اداره جریان ارتقا و تکامل بشر می باشد تا به گونه ای او را به سوی الله جهت دهد و فطرت خدا آشنای او را احیا کند و ابعاد وجودی انسان را در جهت حرکت به سوی کمال بی نهایت ببرد»<sup>۳۳</sup>.

این باور و نگرش نه فقط از آن ما مسلمین، بلکه مورد پذیرش بسیاری از

روانشناسان و علمای علوم تربیت است. «بلر» و «جونز» دو تن از روانشناسان غربی می نویسند: «نوجوان مایل است که از نظر معرفت و شناخت، خلأ موجود در زندگی اش را پر کند، یک فلسفه ارضا کننده یا یک دسته عقاید متقن به او از نظر روانی، امنیت و آرامش فکری می دهد. شواهد موجود نشان می دهد که در دوران نوجوانی، مسائل مربوط به مذهب و احیاناً تغییر دادن آن و همچنین فعالیت های اصلی سیاسی به اوج قدرت می رسد»<sup>۳۴</sup>.

اما غیر از فطرت و تشنگی و سوختگی شناخت، دیگر کشش ها جوان را به سوی خود می خوانند و «گرایش های اخلاقی نوجوان در کنار استعداد منفی گرایی و چرخش برای روی آوردن به سوی ضد ارزش ها، وجود او را تحت تأثیر قرار می دهد و پاسخ نوجوان به هریک از این دو دسته گرایش، موجب تقویت یکی و تضعیف دیگری می شود»<sup>۳۵</sup>.

بنابراین بسیاری از دگراندیشی ها و عملکردهای عکس جوانان ناشی از همین خلأ و کمبود فطری و برآورده نشدن و عدم تربیت آن در سایه شناخت و مستحشم نکردن آن در عمل است. در گزارش تحقیقی چنین آمده است: «مهمترین و اصلی ترین گرایش نوجوانان به پدیده های بی ارزش (انحرافات اجتماعی و شخصیتی) خلأ و کمبودی است که دارند و در همین رابطه گم کردن هویت واقعی خویش یا در مواردی بی هویتی مؤثر است»<sup>۳۶</sup>.

جوانه های معنا از سرچشمه زلال فطرت سر بر می آورند و موجب جوشش درونی انسان می شوند و اگر در جوانی





معنویت و اخلاق با خواهشهای فطری پیوند داده شود، آشکارترین بُعد وجودی فرد یعنی بُعد دینی، به ظهور خواهد رسید، از این روست که «فرشته الهی هر شب به جوانان بیست ساله ندا می دهد، تلاش و کوشش کنید و برای رسیدن به کمال و سعادت خود مجاهده نمایید».<sup>۲۷</sup>

هم از این روست که جوان هدف تلاشهای همه مصلحان و مدعیان اصلاح جامعه انسانی هستند، روح لطیف و قلب ظریف جوان، تجلیگاه شور و آهنگ سازندگی است و اگر این شور با شعور دینی درهم آمیزد، سلامت جامعه تضمین می شود و امروزه در عصر «قحطی ایمان» در جهان و در سایه زیستن در عصر فراتکنولوژی، جوانان ما از سامانه ارزشی لازم - که هدفداری زندگی را تأمین کند - برخوردار نیستند و اگر تا حدودی از آن برخوردارند، این برخورداری با شناخت و معرفت لازم توأم نیست.

در این که جوانان ما از فطرت سلیم که به همه انسانها هدیه گردیده بهره مندند، شکی نیست و در این که حس دینی، نوعی احساس و درک فطری است نیز تردیدی وجود ندارد زیرا «حس دینی یکی از عناصر اولیه ثابت و طبیعی روح انسان است، اصلی ترین و ماهوی ترین قسمت آن به هیچ یک از رویدادهای دیگر قابل تبدیل نیست، بلکه نحوه ادراک فطری و رای عقلی است که از یکی از سرچشمه های ژرفای روان ناخودآگاه فوران می کند».<sup>۲۸</sup> فلاسفه و اندیشمندان اسلامی نیز بر اینکه چگونگی و کیفیت معرفت و شناخت بشر، متأثر از عقل و نیروهای فطری اوست، بسیار سخن ها گفته اند».<sup>۲۹</sup> اما «اگرچه ما مدعی

اگر جوان ما معتقد به آنچه می کند، هست و با تمام امسالات پاک و بی شائبه فود و براساس فطرت صاف و ناآلوده اش زخمه بر تارهای وجود می زند؛ آن سان که تمام زخمهای سربسته درون را می کشاید و تمام تارهای روح را به زخمه درمی آورد، آنان که در گوشه و کنار جامعه ما بار فویش را کج به منزل می رسانند، کیانند؟ و آن عزیزانی که سر از ناگه آباد درمی آورند، کیستند؟ آیا می شود با همان پیشمی که در مردم یار می گیرید، پیشم به هرگی در پیشم نامردمان غریب داشت؟<sup>۳۰</sup>



فطری بودن دین هستیم و پایگاه اصلی دین باوری را در جوهر و باطن انسانی جستجو می کنیم، اما این دلیل بر آن نیست که هرچه نام دین بر خود گذاشت یا خود را به پیامبری آسمانی منسوب داشت، فطری است، بلکه برعکس ... از واکنش منفی طبع سلیم انسانی در برابر برخی از عقاید یا اعمال «مذهبی نام» نتیجه می گیریم که این گونه عقاید و اعمال فطری نیستند یعنی «دین» نیستند و به وهم یا به تهمت چیزی بر خدا و فطرت بسته اند».<sup>۳۰</sup>

شکست دین به مفهوم اروپایی آن در برابر رنسانس و انقلاب علمی و فکری اروپا، در فضای خام و جوان و نیمه وحشی مغرب قرون وسطایی و تهاجم نموده های آبادکننده و کارساز علم به نام تکنولوژی از جانب غرب، برای مردمی که در برهه ای از زمان در شرق از شکوفایی و اوج به زیر افتاده و به علت ضعف شخصیتی از

فرهنگ پرمایه خود تهی دست و در طلب اصلاحی زیربنایی و انقلابی علمی - صنعتی می سوختند، با به همراه آوردن برخی منافع، خطرات بددیدن دین و آفات ناشی از آن، اثر تخریبگر و خانمان براندازی برجای نهاد. از سوی دیگر وارثان آیین اسلام و فرهنگ مترقی آن که دست خالی از همه داشته ها، ثروت خانگی را در غبار فراموشی مدفون ساخته بودند، دین را در شکلی پوسته ای و خالی از مغز و محتوا و یا در قالب پوسیده و کهنه حفظ می نمودند، موجب گردیدند تا مردمان آگاه و حساس جامعه به زودی از آن ظواهر رمیده و از اصل خویش جدا گشته و در تهاجم طوفان های جان گزا، به سرگردانی در این جا و آن جا بر لگدکوب حملات بیگانه تن سپرده و تشنگی حقیقی و صادق خود را با جرعه های زهرآلود غریبان فریب کار بنشانند و در خوابی طولانی و مرگبار فرو روند.

در حالی که اگر دینی که پیامبر اسلام در سرزمین وحشی و جاهلی عربستان، در روزگار خاموشی چراغ اندیشه و علم، در دهواندی سده پیش، با همان شفافیت و درخشندگی اولیه خود و با مفاهیم واقعی اش، عرضه می شد و مدعیان پیشوایی روحی و معنوی مردمان، خود با جان و دل آن را درک نموده و سپس در دسترس دیگرانندیشه ورزان و سرزیرگان روشنایی قرار می دادند و خود در تارهای نامرئی بحث های بی سود و آنچه به غلط - نام دین - به خود گرفته بود، گرفتار نمی آمدند و در بی خبری ناآگاهی از آنچه پیرامونشان می گذشت، نمی ماندند و قرآن را که دکتترین روشن نگری و موتور محرک جوامع بشری و پاسدار انقلاب و تکامل





روح و اجتماع انسانی است، به سوگواره‌ها و گورستانها و عروسی و ختم، محدود نمی‌نمودند<sup>۳۱</sup> و شعاع نورانی تعالیم اسلامی و اصول روشنگر آن را با همان دلنشینگی و شادابی زمان نزول بر جانها می‌تاباندند، وضعیت کشورهای اسلامی و جوانان مسلمان ما به آنچه امروز بدان مصیبت زده گشته‌ایم، دچار نمی‌شد و فرهنگ دین‌ستیز غربی، نمی‌توانست بازار لعل تمدن اصیل و فرهنگ کهن اسلامی و ارزش‌های والای آن را بشکند. اگر جوان جامعه ما گوشه‌ای از جلوه‌های دلفریب فرهنگ اسلام را که با تمامی تاروپود وجودش آمیخته و همسازی کامل با فطرت او دارد، به چشم می‌دید، همانگونه که در آغازین روزهای حرکت توفنده انقلاب، خود را نمایان ساخت و دین را آن‌گونه که شایسته دین‌باوری و فهم دینی بود، دریافت می‌کرد، اینک از سرازیر شدن سیلاب‌گونه و تهاجم فرهنگی، علم‌باور و ضد‌دین که به سلاح جدیدترین فن‌آوری مسلح هستند، هیچ هراسی به دل راه نمی‌دادیم و وسوسه هیچ افسونگر و غارت‌پیشه‌ای نمی‌توانست موجبات لرزش کیان اندیشه جوانانمان را فراهم کند. نباید فراموش کنیم که روزگاری استعمار، دین را به‌عنوان تخریرکننده جوامع و رهبران پاک‌نهاد انقلابی را حافظ این ارتجاع و عقب‌ماندگی، به تمام جوامع شرقی و به‌ویژه اسلامی معرفی کرده‌بود ولی با درخشش مجدد اسلام در صدساله اخیر و خصوصاً در اوایل نهضت بزرگ اسلامی ایران، دروغ‌بودن این نوع نگرش کاملاً ثابت شد ولی متأسفانه دوباره با نوموان مایل است که از نظر

معرفت و شناخت، فلاموهود در زندگی‌اش را پر کند، یک فلسفه ارض‌کننده یا یک‌دسته عقاید متقن به او از نظر روانی، امنیت و آرامش فکری می‌دهد. شواهد موهود نشان می‌دهد که در دوران نومیوانی، مسائل مربوط به مذهب و امیانی تغییردادن آن و همپنین فعالیت‌های اصلی سیاسی به او قدرت می‌رسد



زنگارگرفتن چهره آینه اسلام و با تفاوت میان ادعاها - باورها و عملکردها و یا غفلت تدریجی پاسداران کتاب و سنت اسلامی و با به‌خواب‌رفتن آنان<sup>۳۲</sup> درباره روشنفکران و قشر جوان - اگر نه همه آنها - ولی عموم جوانان جامعه، درحال دچار شدن به سرخوردگی از دین و اتفاق افتادن آنچه نباید، به این سرعت اتفاق بیفتد، هستند.

اگر پس‌زمینه‌های این نوع سرخوردگی و یأس‌ها نبود و اندیشه‌های مرزبانان اندیشه ما در میان روشنفکران، مرزهای استوار و مقاومی می‌داشت و فرصت‌های مناسب و واقعی برای تحقیق و پژوهش، پژوهندگان اسلامی و شرقی به‌دست می‌آمد، چه‌بسا میان فرهنگ اروپا و علم آن می‌توانست پالایشی صورت بگیرد و برتری‌های علم غرب گرفته‌شود و آفات فرهنگ آن تصفیه و جوان ما امروز از شرقی‌بودن، مسلمان‌بودن و ایرانی‌بودنش احساس حقارت و خردی ننماید و به هزار رنگ ناهمگون و صدها جلوه ناهم‌رنگ در اجتماع ظاهر نگردد؛ درحالی‌که در تمامی محافل دینی، حضور دارد و به آنچه به ژرفای دین ارتباط می‌یابد، حساس است و نه تنها دین‌گریز و دین‌ستیز نیست، بلکه مایه‌های خوبی از دینداری در وجودش نهفته‌است که اگر بر روی آن سرمایه‌گذاری شود نتایج پرباری خواهد داد. آیا لازم نیست یک‌بار دیگر به‌فکر سامان‌دهی و اصلاح این قشر یغمازده افتاده و عملاً و به‌دور از هر شعار و تبلیغاتی و بدون چنگ‌زدن به راه‌حل‌های پوسته‌ای و سطحی بار دیگر به بررسی علل و اسباب این نابسامانی و خرابی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات  
رتال جامع علوم انسانی



بنگریم و در اندیشهٔ علاج این بیماری باشیم و به شناخت عوامل ایجاد و تقویت آن پرداخته و در صدد درمان و شفای آن برآییم و دیگر از حرف زدن دست برداریم و به میدان عمل قدم نهیم.

گاه، پویایی‌ها و شکوهیدن و شکوفایی در یک جامعه رو به افول و میرایی می‌رود و اگر بتواند این بیماری به تمامی ارکان و نسوج اجتماع راه یابد و بی‌اعتنایی و بی‌توجهی گریبان همهٔ مردمان را بگیرد و مشکلات اقتصادی نیز آنان را وادار سازد تا سر در لاک خویش فرو برده و جز به خویشتن و آنچه به آنان ارتباط می‌یابد، نیندیشند، استعدادها علی‌رغم پرمایگی و قوت در آن جمع می‌میرد و تمام شکوه و شور و توان‌ها می‌فسرد.

ما خود جوانان جامعه‌مان را با از میان بردن تدریجی فضای نشاط‌آور و زنده و پویا و با نابودی ارزش‌های ارجمند معنایی، به فراموشی سپرده‌ایم، خود ما با تمام عملکردهایمان با تمکین‌هایمان با سکوت‌مان با بی‌خیالی و با به قضا و قدر واگذار نمودن امورمان، با دلخوشی و ... آنان را زنده به گور می‌سپاریم، تمامی جوانه‌های درحال رویش بر شاخسار وجودشان را می‌خشکانیم و آن وقت از خداوند تمّای سامان دادن به آنچه که خود به ویران‌کردنش نشستهایم، داریم! سر در لاک خود فرو برده‌ایم و چشم بر خرابی‌ها بسته‌ایم و با هزاران تمّنا و سوز دل از خدا می‌خواهیم که وضع آنان را اصلاح نماید.

اگر درست بیندیشیم و به عمق فاجعه‌ای که درحال رویاروشدن با آن هستیم، زبانه‌های پرشراره‌ای که چون

آتشی در زیر خاکستر، رو به سربرآوردن است بی‌بیریم، از هول و وحشت بزرگی خرابی، قالب تهی خواهیم‌کرد. آیا دوباره می‌خواهیم تجربهٔ اندلس اسلامی را و تلخی شکست دین حق را تجربه کنیم؟!

ایمان دینی آن چیزی است که در میان جوانان ما درحال سقوط است، با وجود انبوه معارف فطرت‌پسند و اندیشه و فرهنگ انسان‌ساز اسلام و نظام حیات‌بخش اجتماعی، سیاسی اسلام، چیزی آمادهٔ جذب اکثریت جوان ما<sup>۳۳</sup> نزد ما که مدعی اسلام‌شناسی و قرآن‌فهمی هستیم، نیست. این است که جوان ما صید پای‌بسته‌ای است که هرروز در دامی گرفتار می‌آید.

درک غلط مفهوم دین و اصول بنیانی آن و شناخت پوسته‌ای میانی دینی و بناکردن ساختمان عقاید و اعتقادات بر پایه‌ای که خود متزلزل است، نه از آن جهت که بناته و در وجود خود بی‌ثبات باشد، بلکه از آن جهت که محدودیت ذهنی ما و بی‌توجهی ما آن را به شکل قالب‌های تنگ و بسته نفس و ذهن ما درمی‌آورد و چیزی را برای ما می‌سازد که از حقیقت خود «فاصلهٔ توری» دارد. همه سبب فرار جوانان از پیاده‌نمودن عملی آنچه بدان اعتقاد و ایمان قلبی دارند، می‌گردد و او را در اجرای مراسمی چند، آن هم در حدّ گریه و سوز و فغان و یادآوری موقت آنچه باید بدان می‌رسیده وامی‌دارد.<sup>۳۴</sup>

دین‌باوری، نیاز و پیوستگی دائمی بشر را می‌طلبد و ذکر دائم راه، چراکه هرگز چیزی موازی یا جدا از انسان نیست، پس هرگز فراموشی را بر نمی‌تابد و با غفلت نمی‌تواند به سر برد. اما متأسفانه آن‌گونه

جوان هدف تلاش‌های همهٔ مصلحان و متعیان اصلاع جامعهٔ انسانی هستند، روح لطیف و قلب ظریف جوان، تجلیگاه شور و آهنگ سازندگی است و اگر این شور با شعور دینی درهم آمیزد، سلامت جامعه تضمین می‌شود و امروزه در عصر «قمطی ایمان» در جهان و در سایهٔ زیستن در عصر فراتکنولوژی، جوانان ما از سامانهٔ ارزشی لازم - که هدفداری زندگی را تأمین کند - برخوردار نیستند و اگر تا مدودی از آن برخوردارند، این برفورداری با شناخت و معرفت لازم توأم نیست.



که آن مؤلف غربی نیز اذعان دارد «همهٔ ادیان معاصر از جهاتی به یکدیگر شباهت دارند، یکی از این جهت که همه با وجود کثرت پیروان رسمی خود، مؤمن واقعی کم دارند، دیگر از آن جهت که رفته‌رفته از کارکردهای رسمی آنها می‌کاهد».<sup>۳۵</sup>

از سوی دیگر کج‌روی و اشتباهات ما دین‌باوران، به‌خطرافتن عوام و غفلت برخی از پرچمداران دینی سنتی عامه‌پسند به‌نام دین، منجر به نوعی آمیختگی میان دین واقعی و دین ساختهٔ ذهن و باورهای ما و مطابق با سلیقه و ذوق معتقدان گردید که در اصطکاک با تضاد تفکرات مختلف که سیل آسا روانهٔ جوامع اسلامی است، دچار نوسان و تردید شده و جوانان ما را هم از دین پوسته‌ای ما، و هم از دین واقعی بیزار نمود.

تلاش بی‌وقفهٔ غارتگران اندیشه در شرق و غرب برای میراندن دینامیسم



آیا لازم نیست یکبار دیگر به فکر سامان‌دهی و اصلاح این قشر یغمازده افتاده و عملاً و به‌دور از هر شعار و تبلیغاتی و بدون پنگ‌زدن به راه‌ممل‌های پوسته‌ای و سطحی بار دیگر به بررسی علل و اسباب این نابسامانی و فرای بی‌نگریه و در اندیشه علاج این بیماری باشیم و به شناخت عوامل ایجاد و تقویت آن پرداخته و در صدد درمان و شفای آن برآییم و دیگر از صرف‌زدن دست برداریم و به میدان عمل قدم نهیم.



زنده و باطراوت دین و جامعه‌سازی آن را نیز باید به آنچه گفته آمد، افزود. اینک ما هستیم و گستره نیاز سیری‌ناپذیر جوانانمان که از اعماق وجودشان برخاسته و شرر بی‌تابی بر وجودشان افکنده و آنان را وادار ساخته تا به هر آب و آتشی بزنند. بیاییم و طبیب این درد جوانانمان باشیم. جوان ما به معنای واقعی از دین بیزار نیست، جوان ما هنوز ریشه در باورهای غنی دینی دارد و در فضای اسلامی تنفس می‌کند، بیاییم تا دیر نشده، عطش صادق جوانان جامعه‌مان را با زلال دین و با باورهای کاملاً مطابق با دین، نه سلیقه‌ها و ذهنیت‌های دست‌ساخت خودمان و کهنه‌داروهای به‌نام دین، سیراب سازیم و مطمئن باشیم که اگر آن چشمه نور را به جوانان نشان دهیم، لحظه‌ای تاب بدون آن زیستن را نخواهد داشت و اگر آن دریچه‌های روشن را بر رویش بگشاییم، هرگز شاهد فساد پنهان و پیدای جوانان نخواهیم بود و او را داوطلبانه و عاشق در

صف اول جبهه دینداران واقعی خواهیم یافت به شرطی که بنیان‌های دینی را که به او نشان می‌دهیم، دوباره بازنگری کنیم و با همان خلوص و نابی زمان نزول، آن را عرضه کنیم و آنچه را که خود باور داریم، به‌عنوان دین به دیگران تزریق نماییم و اصول دین را آنچنان که باید و شایسته آن است، عرضه داریم و خود در درجه اول بفهمیم و عارف بدان باشیم. البته نوع نگرش دینی و قدرت آمیزش دین با تمامی مظاهر حیات طبیعی در اندیشه فلسفی - دینی، ادیان دیگر نیز وجود دارد، چنانکه «جان‌هیک» در نظریه‌ای در باب ایمان دینی، معتقد است «ایمان رویکردی پیش‌استدلالی است که بستر و زمینه نگاه فرد به جهان را می‌سازد و آنگاه بر مبنای و در ظل و ذیل همین نگرش ایمانی است که آدمی حضور عنصری ماورایی را در معمولی‌ترین امور زندگی روزمره نیز می‌تواند مشاهده کند، چنین است که همین عالم طبیعت، محمل مقولات دینی می‌شود. به بیان دیگر بعد شکل‌دهنده نگاه دینداران، بُعدی دینی است که بر هر چیز و همه چیز بر توی دینی می‌افشاند ... با این حساب انسان دیندار در همین عالم طبیعت نیز خود را مستقیماً رودرروی گوهر ماورایی جهان می‌بیند، به بیان دیگر ایمان، به نظر «هیک» نوعی نگرش و دیدگاه است که بر امور مادی و طبیعی رنگ ماورایی می‌زند ... در واقع نظر هیک در باب ایمان با تلقی عارفانه از دین تناسب تام دارد، نزد آنان نیز بینش دیندارانه بسی بیش از معتقدات و گزاره‌های کلامی که فرآورده فعلیتی عقلی - استدلالی است، واجد اهمیت

است، چنانچه بیت زیر از حافظ را می‌توان نمونه‌ای از همدلی‌های عارفانه با نظریه هیک در باب ایمان دانست:<sup>۳۶</sup>

دیدن روی تو را دیده جان بین باید

وین کجا مرتبه چشم جهان بین من است  
در تماس و ارتباط میان خدا و انسان، ایمان به منزله لیتیکی به وحی در وجود آدمی - در مقام طرف لیتیکی گو - خود را می‌نمایاند. اما زمانی این لیتیکی می‌تواند چاره‌ساز باشد که به دلیل فهم درست دینی از قلب و دل به اعضا و جوارح و عمل برونه‌جویی کرده و در خارج و عمل انسانی تبلور یابد. چنین ایمانی حاصل نمی‌گردد «مگر آن‌که از آغاز طفولیت و در مراحل و سیر رشد مصالح ساخت آن فراهم و گردآوری گردد تا بتواند در جوانی، روح و آرمان شکل نهایی خویش را پیدا کند و مانند ماده‌ای خام وارد صورت و مظهر خود گردد و ساخته شود، پس داعیه‌داران فرهنگ عظیم اسلام، باید روح جوان را برای برپاداشتن این مشکل بسازند و برانگیزند و در پذیرش یک فرهنگ و فکر و جهاد در راه نشر و انتقال و بقای آن، این نسل جوان است که نقش عمده را برعهده دارد»<sup>۳۷</sup>

سروش الهی ما رسول گرامی اسلام نیز در این باب، سخت بر توجه به جوانان تأکید نموده است «شما را به جوانان سفارش می‌کنم تا با آنان به نیکی و خوبی رفتار کنید، دل جوان نازک است، خداوند مرا به پیامبری برانگیخت، جوانان به من گرویدند و با من همراه شدند، اما پیران به مخالفت و ستیز برخاستند»<sup>۳۸</sup>

امام صادق (ع) نیز می‌فرماید: «به جوانان بپرداز، جوانان زودتر از پیران به کارهای خیر روی می‌آورند»<sup>۳۹</sup> و یا آن

شیدای حق، امام علی (ع) که می‌فرماید: «دل جوان چون زمین خالی است، هر بذری در آن افکنده شود، بپذیرد و بپرورد».<sup>۵۰</sup> «و در این جا باید به پژوهندگان علوم دینی و سران رهبری فکری، اعتقادی، طالب و اهل حوزه یادآور شد که خود را برای نفوذ و رهایی در دل جوانان آماده سازند، نفوذی که بتواند عمیق و جهت‌دهنده و شکل‌ساز باشد. بر مرزبانان اندیشه‌های معنوی ماست که با نسل جوان هم‌زمان شوند و از زمینه‌های احساسی - شعوری و فرهنگ نسل جدید آگاه شده و با سلاح، فهم صحیح دین و درک درست و همه‌جانبه اصول بنیادین آن، آنها را مشتاق حمل حقیقت دینی و تلاش و مبارزه در راه آن نمایند».<sup>۵۱</sup>

«نهر» در اواخر عمر در اثر یک تغییر حال، علی‌رغم لامذهبی دوران جوانی می‌گوید «من هم در روح خودم و هم در جهان یک خلائی راه یک جای خالی را احساس می‌کنم که هیچ چیز نمی‌تواند آن را پر کند، مگر یک معنویت».<sup>۵۲</sup>

اضطرابی که در جهان کنونی دامنگیر همه و خصوصاً جوانان است، بدان سبب است که نیروهای معنوی جهان تضعیف شده‌است و بی‌تعادلی جهان کنونی، دست‌آورد این تشویش و نوسان، خداوندی که قدرت خلّاقیت و ابتکار به انسان داده و او را مأمور تحولات بزرگ طبیعت و جامعه نموده‌است و به وی قدرت داده تا نقش‌هایی را که در دنیا وجود ندارد، بیافریند، چگونه چنین انسانی، آن هم در بهترین فصل زندگی خود قادر به خلق جدیدی در روح و جان خود نمی‌باشد؟! جوانان ما مذهبی به‌معنای باورمند و

### اینک ما هستیم و گسترده‌نیاز سیری‌ناپذیر جوانانمان که از اعماق وجودشان برافاسته و شرر بی‌تابی بر وجودشان افکنده و آنان را وادار ساخته تا به هر آب و آتشی بزنند



دوستدار و معتقد قلبی هستند، ولی شناخت دینی و مذهبی ندارند. «هدف اساسی اسلام بیش از هر چیز، ایجاد ارتباط بین انسان و خدای او و معاد اوست»<sup>۵۳</sup> و در نتیجه نداشتن شناخت دینی، از معرفت عرفانی نیز برخوردار نیستند.

خلاصه سخن آنکه:

۱. جوانی گوه‌ری است که از کم‌کردنش سؤال خواهد شد و از اینکه آن را در چه راهی پرپر ساخته‌ایم، مورد پرسش واقع خواهیم‌گردید. چنان‌که در حدیث شریف آمده «بنده در روز قیامت گام از گام بر نمی‌دارد مگر آنکه از جوانیش پرسیده‌شود که در چه راهی و چه کاری تباها شده و از عمر که در چه بسر آمده‌است».<sup>۵۴</sup>
۲. جوانی زمینه پرورش و رهیافت راهکارهاست و چون بگذرد، نقشی بر دل ننشیند آن‌جا که امام علی می‌فرماید «فرزندم، در جوانی به تربیت و ادب تو پرداختم قبل از آنکه قساوت و سختی دوران پیری قلبت را فرا گیرد».<sup>۵۵</sup>
۳. امکان ندارد اگر زمینه‌های فطری، دین‌باوری را از جوانی حذف نمایند، انسان به کمال رسد. به قول آن دانشمند فرزانه «یک نوجوان بدون زمینه مذهبی و دینی شبیه به کشتی بدون سگان است».

۴. بختیاری و نابختیاری هر اجتماعی در تفاوت شاخص اهتمام آنان به امور حوزه نسل جوان و طبقه جوانان بوده‌است، بالنده‌ترین جلوه‌های شکوه انسانی و مانا‌ترین صحنه‌های سازندگی در پهنه تجلی علم و عقل در تاریخ ملت‌ها، به عزم و پویایی جوانان بسته بوده، همانگونه که تلخ‌ترین حوادث و واماندگی‌های هر امتی نیز حاصل خمودگی و پوچی و تباهی نسل جوان بوده‌است.
- به قول امام خمینی «خواستند نیروی جوانی ما را از دست ما بگیرند و بعد از اینکه این نیروها گرفته‌شد، خزائن ما، ذخایر ما را ببرند و جوان‌های ما بی‌تفاوت باشند».<sup>۵۶</sup> یا آن‌جا که فرمود «اینان هدف اصلی استعمارگران جهانند و هر قطبی در صدد صیدشان است و با صید آنها ملت‌ها و کشورها به تباهی و استضعاف کشیده می‌شوند».<sup>۵۷</sup>
۵. جوانان ما دین‌باورند نه دین‌ستیز، قلبی قضیلت‌پذیر و دل رقیق و حساس دارند و «در تمایل به نیکی حساستر هستند».<sup>۵۸</sup> اما شیوه‌های رفتاری و برآیند چشم‌اندازهای آنان نسبت به نوع نگرش و بینش آنان تمایز و تفاوت آشکاری (در بسیاری از موارد) دارد.
۶. مشکل دوگانگی اعتقادی و باوری جوان مسلمان امروزی، با عمل وی، به شناخت و آگاهی و معرفت او از «دین و باورهای دین» برمی‌گردد.
۷. راه وصول به ایمان قلبی، قدرت‌بخشیدن و محکم‌کردن رابطه با خداست.<sup>۵۹</sup>
۸. ایمان قلبی در درجه اول از شناخت برمی‌خیزد؛ امام حسین (ع) می‌فرماید: «هرکس که خدا را شناخت و او



را پیدا کرد، چه گم کرده است؟ و هر که خدا را گم کرد، چه چیزی یافت؟»<sup>۶۰</sup> و دردی بدتر از بی معرفتی و ناآگاهی نیست.

با شناخت و معرفت، عشق حاصل می شود و با «عشق می توان بر تنهایی و تحقیر ناشی از فقدان اعتماد و واقعیت چیره شد و عشق و محبت را برآیندهایی است که از آن جمله اند: «احترام به نام و وجود محبوب، دفاع از وی، سپاسگزاری، تأمین نیاز به محبوب».<sup>۶۱</sup>

۹. «ایمان فعلی است از جانب متناهی به سوی نامتناهی» و عمل است که آدمی در آن با واقعیت کل در ارتباط خواهد بود»<sup>۶۲</sup> و «هیچ کس نمی تواند ایمان دینی اصیلی داشته باشد مگر آنکه کاملاً به آن ملتزم و متعهد باشد».<sup>۶۳</sup> از سوی دیگر علم و آگاهی محض عامل رستگاری نیست، عمل می طلبد. «ایمان گویشی است بر زبان، اعتقاد و گره خوردگی یا قلب و تبلور عمل و بروندهی در اعضا و ارکان خارجی».<sup>۶۴</sup>

روح تربیت در سایه عمل آشکار می گردد و ارزش انسان و حقیقت کار او را عمل معین می کند، اگر نسلی کارایی ندارد یا برفوق مقاصد و اهدافش به پیش نمی رود، بدان خاطر است که برای عمل پرورده نشده اند و الگو و شیوه ای شایسته برایشان نبوده است و اندیشه را آموخته اند، نه چگونه اندیشیدن را، تا خود بدانند چسان عمل کنند.<sup>۶۵</sup>

عمل، بخشی از فرآیند شناخت است و عمل صالح و شایسته و بجا، کمال این برآیند، چرا که قرآن در سوره های نحل / ۹۷، والعصر، روم / ۱۰، مطففین / ۱۳ و ۱۴، طه / ۱۲۴ و بسیاری جاهای دیگر ایمان و معرفت دینی را لازمه عمل صالح

و یا بالعکس عمل صالح را لازمه ایمان قرار داده است.

«اولین شرطی که در کار و تلاش حائز اهمیت است «ایمان عملی» است که فعالیت در پرتو آن سازنده و نافع می شود و این امر، فطری است و ودیعتی در نهاد همه انسانها، چرا همانگونه که تشنگی را درمی یابند و این امر نیازی به استدلال و برهان ندارد، جستجوگری برای یافتن آب و رفع تشنگی را نیز درک می کنند و به دنبال آن می روند. برای دستیابی به ایمان عملی در سایه شناختی اصیل و روشن، به شکوفاساختن اعمال و برآیندهای بیرونی آن ایمان نیاز است»<sup>۶۶</sup> و تجلی عمل صالح تنها در پرتو ایمان میسر است.

۱۰. مسائلی چند در باب شناخت به عنوان زیرساخت ایمان و برونده عمل مطرح است که از آن جمله اند: ۱. آیا شناختی هست؟ ۲. میزان و مقدار و ژرفای این شناخت در چه اندازه ای است؟ ۳. چه مقدار از شناخت می تواند عمل آفرین باشد و چه درصدی از معرفت کارساز است؟ ۴. چه کسانی این شناخت را می دهند؟ ۵. بنیان ساز و هسته مرکزی شناخت اسلامی کدام است؟ ۶. آیا اسوه های عملی شناخت دهنده و شناخت آفرین وجود دارند؟ چه راهکارهایی برای حل مشکل دوگانگی اعتقاد و عمل جوانان مسلمان وجود دارد؟ در پاسخ کوتاه و بدون گذر به وادی پریچ و خم فلسفه و معرفت شناختی فلسفی که خارج از حیطه تخصص و بحث نگارنده است، باید گفت:

آنچه جوانان ما دارند - اکثریت مسوردنظر است نه اقلیت خودساخته،

خودشکوفای - شناخت نیست بلکه نوعی عاطفه و باور احساس مند و کشش و جاذبه فطری بسیط و پرورش نیافته یا کم پرورده شده است زیرا هفتاد درصد شناخت کافی است تا انسان را به سوی عمل کردن به آنچه بدان اعتقاد دارد، سمت و سو دهد. جوانان ما اندکی علوم پراکنده و آگاهیهای نالستوار و یا نه چندان محکم دارند که چون بیدی در برابر بادها می لرزد زیرا اگر معرفت حاصل گردد، بسیاری از دردها و تردیدها و شکها، تمامی خواهندیافت و پیچیدگیهای اجتماعی جوان حل خواهد شد و به تبع اجتماعی سالم حاصل خواهد آمد.

این شناخت نه روشن است، نه شامل و فراگیر و نه عامل، پس شناخت نیست بلکه مجموعه اطلاعات و دانسته های ذهنی است که علم محض منجر به عمل نخواهد شد و من میان شناخت و علم کنونی تفاوت قائلم. شناخت جوان مسلمان ما اقیانوسی است با یک وجب عمق و شاید گستره ای است بدون آب.

خوشبختانه اسوه ها و الگوهای عملی جوان در مکتب الهی اندک نیستند، بارزترین آنان علی (ع) که جوانی و بلوغش را با اسلام آغاز کرد و توحید در تمامی اجزای وجودش استوار گردید، اسماعیل ذبیح عشق، یوسف مثل اعلای نفس ستیزی، فاطمه الگوی انسان کامل، هزاران چهره روشن که از اعماق تاریخ تاکنون، در پیش رویمان قرار دارند، الگوهای شناخت، اعتقاد و عمل هستند اما بدبختانه از آن جا که ما در چهارچوب دین، چهره های آنقدر مقدس به آنان بخشیده ایم<sup>۶۷</sup> که آنان را دور از دسترس انسانی و خارج از محدوده های بشری قرار



داده‌ایم، برای جوان ما حضور و وجود آنان ملموس نیست یا اگر هست، ماورایی و غیرانسانی است و نمی‌دانم چه اصراری است که در الگوسازی به جنبه‌های واقعی زندگی انسانی اسوه‌هایمان نپردازیم.

از سوی دیگر، سخنی با زعیمان و رهبران دینی جامعه دارم. «فرمان‌دهی دشوارتر است از فرمان‌بری، نه تنها بدین سبب که فرمانده بار همهٔ فرمانبران را به‌دوش می‌کشد و این بار چه‌بسا او را به‌آسانی خرد کند، بل از آن‌رو که در هر فرمان‌دادنی آزمونی دیدم و خطرکردنی موجود زنده هر بار که فرمان می‌دهد، خود را با این کار به‌خطر می‌افکند، آری حتی آنگاه که به خود فرمان می‌دهد، آنگاه نیز می‌باید تاوان فرماندهی خویش را بپردازد، او باید قاضی و تاوان‌خواه و قربانی قانون خویش باشد».<sup>۶۸</sup>

هرقدر افراد برجسته‌تر باشند و شخصیت اوج بیشتری گیرد، عدسی‌های دقیق‌نگر مردمان بیشتر می‌گردد و توقعات آنان افزون‌تر، کوچک‌ترین اختلاف عقیدتی، علمی، عملی و اخلاقی در عقاید و افکار این برجستگان جامعه می‌تواند موج بزرگی را فراهم سازد که برای مردمان عادی هرگز چنان رخ نمی‌دهد، آن‌جا که امام<sup>(ع)</sup> می‌فرماید: «هر



عمل خوبی، خوب است اما از تو خویتر (چون به ما نسبت داده می‌شوی) و هر عمل بدی، بد است اما از تو بدتر».<sup>۶۹</sup>

بعد از انقلاب اسلامی، جوششی شگرف در تمایل نسل جوان به جانب پرچمداران دینی ایجاد گشت که بعدها با خمودی و خموشی برخی از آنان و یا توجه به مسائل غیراصیل، موجبات فرار و گریز همان عاشقان هجوم آورده برای فهم دین را فراهم ساخت. نباید از خویش غافل گردیم، دین‌باوران ما الگوهای امروزی جوان ما هستند!

و سرانجام خانواده‌ها و هسته‌های کوچک معرفت‌ساز جوان که امروز در غوغای چرخ‌های اقتصاد زندگی له گشته و یا چون اجزای اتوماتیکی و مکانیکی بی‌روحي درآمده‌اند که تأمین معاش، همهٔ هدفشان گشته است. پیامبر فریاد می‌زند: وای بر حال فرزندان آخرالزمان، از دست والدینشان. از ایشان می‌پرسند: آیا این والدین کافرند؟ پاسخ می‌گویند: خیر مسلمانند اما به وظیفهٔ خود عمل نمی‌کنند، آداب اسلامی را به فرزندانشان نمی‌آموزند و به فکر دنیا و طلب معیشت آن‌دل خوش کرده‌اند، وای بر آنان که من از آنان بیزارم و آنها نیز از من دوری می‌کنند».<sup>۷۰</sup>

بیشتر خانواده‌های ما از همان مشکلی رنج می‌برند که تجسم آن در عنوان این نگاه‌شسته نهفته است و بسیاری تنها به پروازکردن جسم جوانان و رفع نیازهای ظاهری آنان دل خوش کرده و ظایف خویش را انجام داده می‌بینند، درحالی‌که خالی‌تر و تهی‌تر از جوانانشان، خودشان هستند، زیرا مسلمان شناسنامه‌ای بوده و تنها نامی از این دین

و مکتب را بر خویش دارند و چه‌بسا اگر ترس از تجربه کردن‌های جدید نداشتند، از همین نام نیز بیزار می‌جستند.

جوان ما اگر خدا را و توحید را و صفات را با معرفت کامل یا حداقل نسبی بشناسد و نهانها را بتواند در عیان تجسم کند و به‌قول پیر انصاری «هرجا که شناخت بود، چیزی بود که یافت بود و یافت چیزی است که تا یافت نبود، خود شناخت نبود»<sup>۷۱</sup> جوان ما خدا را در خویش و در درون زوح خود می‌یابد اما او را آنگونه که شایستهٔ شناختنش باشد، نمی‌شناسد، پس در مقام عمل نیز ناتوان می‌ماند.

بر این باورم که اگر خدا را به همان عظمتی که هست، و با همان بی‌نهایتی و بی‌مرزی ذات لایزالش و بدون چنگ‌زدن به چهارچوب‌های محدود تکلیفی محض، در درجات معرفت درک کنیم و بشناسانیم و بدین وسیله نقبی در حصار عیان بزنیم تا روزی به‌سوی نهان بجوییم و معانی را فدای ظواهر نسازیم و صبوری و تحمل آن را داشته‌باشیم، تا خود آن معانی ارجمند و چشمه‌های جوشان نور معرفت، عمل‌ساز گردند و معنا را به التزام عملی تبدیل کنند، جوانان ما عاشقانه و رقصان در وادی دین داخل خواهند شد. بر این باورم اگر به توحید او معرفت یابیم. خود نیز در صدد انجام کاری برای رسیدن به او خواهیم بود تا لیاقت روح‌الهی را داشته‌باشیم، نه چون اوضاع کنونی‌مان که خداشناسی بی‌معرفت و موخدانی در معنا مشرکیم. اصول رهاکردگانی، به‌سوی فروع شتابانیم و به‌قول شیخ طوسی:

بشناخته‌ایم هر آنچه شناختنی است

.....

بگذاشته‌ایم هر آنچه برداشتنی است

## پی‌نوشت‌ها:

۳۲. دیوان حافظ.
۳۳. زمینه تربیت، د. علی قائمی، انتشارات امیری، چاپ هفتم، تهران، شهریور ۱۳۷۰ ه. ش، ص ۵-۶.
۳۴. بلر و جوتز، روانشناسی نوجوانی، ترجمه رضا شاپوریان، ص ۹۳.
۳۵. د. محمدرضا شرفی، دنیای نوجوان، چاپ چهارم، انتشارات تربیت، تهران، ۱۳۷۶، ص ۳۹۳.
۳۶. بررسی یانک و رفتارهای هنجارشکن، گروه علوم انسانی دفتر مرکزی جهاد دانشگاهی.
۳۷. الحدیث، ج ۱، ص ۳۵۳.
۳۸. تازگی دوک نه تن، سه مقاله، ترجمه مهندس بیانی، شرکت سهامی انتشار، تهران، بی‌تا، صص ۸-۷.
۳۹. رجوع کنید به: ابن طفیل، زنده بیدار (حی بن یقظان)، ترجمه بدیع الزمان فروزانفر، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۴ ه. ش، و نیز رساله «قصه الغریبه الغریبه»، شیخ شهاب‌الدین سهروردی.
۴۰. سیدمحمد، خامنه‌ای، دین و دین‌باوری، چاپ اول، انتشارات بعثت، تهران، ۱۳۵۴ ه. ش، ص ۴.
۴۱. با افسوس، گرچه در جامعه اسلامی ما جوانان بسیاری به فراگیری قرآن و تعالیم روحبخش آن مشغولند ولی به‌طور عام و فراگیر هنوز قرآن سرلوحه زندگی یک مسلمان در تمامی ابعاد آن نیست.
۴۲. غفلت کنونی که ناشی از جناح‌بندیها و حزب‌شیفتگی‌ها و «بما لذیهم فرحون بوندنها» است.
۴۳. بگذریم از آنان که خود بر صراط هستند ولی نباید چشم‌بر مجموعه اکثریت جوان جامعه ببندیم و بیش از آنکه به‌فکر تثبیت خویش باشیم، شور انقلابی‌مان را زنده داریم و جریانه‌های توفنده را ببینیم تا مصداق جامعه‌شناسی پیشگویانه ابن‌خلدون نباشیم.
۴۴. اگرچه همین مقدار نیز خود ارزش دارد و منکر همین تأثیرگذارها نباید بود زیرا گریه یک نیاز روانی در انسان است و برای گریه هدفدار ثواب و اجرها ذکر شده‌است و حتی می‌تواند در جای خود حربه‌ای سیاسی شود که در این باب باید به مقدمه کتاب «نفس المهموم» مراجعه کرد اما نباید همه همت انسان شرقی در گریه و زاری خلاصه گردد چراکه این بیماری و بایستی خوفناک است که با قلبها و عقلا آن می‌کند که قوانین استعماری و دستوره‌های استبدادی چنان نمی‌کند. (امین‌الریحانی، مقاله «داه‌البکاه»)
- شهید مطهری در این باب گریه را نوعی مشارکت در حماسه‌های روحی بزرگ و همگامی و همراهی در شوریدگی روحی کسی که بر او گریه می‌کنیم، می‌داند که اگر گریه‌های ما واقعاً چنین باشد، باید عملاً در میدان آزمونهای عملی نیز این شور روحی و حماسه‌درونی را نمودار سازیم.
۴۵. گلبرن، نیبکف، زمینه جامعه‌شناسی، ترجمه آریان پور، ص ۳۵۶.
۴۶. مقاله «نظریه‌ای در باب ایمان دینی»، جان هیک، ترجمه هومن پناهنده، مجله کیان، شماره ۴۱، سال هشتم، فروردین و اردیبهشت ۷۷.
۴۷. محمدرضا حکیمی، ادبیات و تعهد در اسلام، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۸ ه. ش، ص ۲۸.
۴۸. محمدتقی فلسفی، کتاب «جوان»، ج ۲، هیئت نشر معارف اسلامی، ۱۳۵۱، ص ۲۴۸.
۴۹. ملامحسن فیض، «واقی»، ج ۱، جزء ۲، ص ۲۱۰.
۵۰. نهج‌البلاغه فیض الاسلام، نامه ۳۱، (نامه مشهور امام (ع) به فرزند خویش، امام حسن (ع)).
۵۱. همان منبع، ص ۲۹.
۵۲. مرتضی مطهری، اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، چاپ اول، انتشارات صدرا، ۱۳۶۴ ه. ش، ص ۲۹۳.
۵۳. محمداقبر صدر، اثبات خدا، ترجمه محمود عابدی، چاپ اول، انتشارات روزبه، ۱۳۶۲ ه. ش، ص ۸۷.
۵۴. علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۵۸.
۵۵. نهج‌البلاغه فیض الاسلام، نامه شماره ۳۱.
۵۶. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱، ص ۲۷۰. (خطاب به نمایندگان نهضت‌های آزادیبخش جهان).
۵۷. همان منبع، ج ۱۵، ص ۲۱۰.
۵۸. موریس دبس، بلوغ، ترجمه حسن صفاری، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۳۵، ص ۱۱۶.
۵۹. ان تتقوا الله يجعل لکم فرقاناً. (انفال / ۲۹)
۶۰. مفاتیح‌الجنان، دعای عرفه امام حسین (ع).
۶۱. محمدحسین حق‌جو، نیازمندی‌های نسل جوان، چاپ سوم، انتشارات رستگاره، مشهد، ۱۳۷۳ ه. ش، بخش نشانه‌های محبت خدا.
۶۲. پل تیلیش، «ایمان چیست؟»، فصلنامه ارغنون.
۶۳. سورن کی یرکه گور «انفسی بودن حقیقت است»، ترجمه مصطفی ملکیان، مجله نقد و نظر، سال اول، شماره ۲ و ۳.
۶۴. کلینی، اصول کافی، کتاب ایمان و کفر.
۶۵. دکتر شریعتی می‌گوید: من ستایشگر آن معلمی هستم که چگونه اندیشیدن را به من آموزد، که اندیشه را.
۶۶. برگرفته از کتاب آیت‌الله مظاهری، اخلاق و جوان، ج ۱، ص ۱، انتشارات شفق، قم، ۱۳۷۶، ص ۲۱۰.
۶۷. قداست در معنا برای اولیاء الله همواره موجود است و عارف به معنا، خود از میزان تقدس انسان کامل که از مقام خلیفه‌اللهی برخوردار است، بااطلاع است چراکه هرچا موجود زنده انسانی به‌معنای هستی‌رسیده‌ای است، قداست نیز همراه اوست. اما سخن از نشان‌دهان الگوهای است قابل‌باور و اینکه جوان او را چون خویش انسانی بدانند که در سایه تلاش و پویایی و استقامت به قرب رسیده‌اند چراکه مقام قطعی و ولایتی ایشان ارادت‌ساز سالکانه می‌طلبد و
- عشقی سر بر آستان نهاده اما مقام رهبری و الگو بودن انسانی آنان، گونه دیگری را طالب است چنانچه امام علی به مردم می‌فرمود: «انی فی نفسی لست بسوق أن اخطی، فلا تکنوا عن مشورته بدل او مقاله بحق» من به‌خودی‌خود فوق خطا نیستم، پس از اینکه به من مشورت عادلانه‌ای دهید، دریغ نورزید. و این مقام ریاست ظاهری و نمودار بودن ظاهری است و باید بین این دو یعنی تئوری عرفانی ولایت و اولیاء و تئوری عقلایی ریاست ظاهری آنان تفکیک کرد. آنان نیز از مردمان و در سطح عام جامعه در زمان حیات خودشان، طلب ارادت سالکانه و عارفانه نداشته‌اند.
۶۸. فردریش ویلهم نیچه، چنین گفت زرتشت، ترجمه داریوش آشوری، چاپ یازدهم، مؤسسه انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۲۶.
۶۹. کلینی، اصول کافی، ج ۱.
۷۰. جامع‌الاجیاب، باب ۶۲، ص ۱۲۴.
۷۱. انصاری، طبقات الصوفیة، تصحیح عبدالحی حبیبی، ص ۱۴۲.